

<https://pecritique.com/>

چه گونه دو سویه‌ی «استثناگرایی» یکدیگر را تکمیل می‌کنند؟

مروری انتقادی بر نقد آصف بیات بر یورگن هابرماس

نقد اقتصاد سیاسی
آذرماه ۱۴۰۲

سیامک زندرضوی



اخیراً آصف بیات بیانیه‌ی هابرماس درباره‌ی جنگ حماس علیه اسرائیل را مورد بررسی انتقادی قرار داده و حداقل سه ایراد اساسی در آن یافته است. بیات خطای پایه هابرماس را در این می‌داند که او بر پایه تاریخ نسل کشی یهودیان در دوره نازی‌ها به «استثناگرایی آلمانی» دچار شده است و نتیجه می‌گیرد «استثناگرایی آلمانی در عمل برای گفتگو درباره سیاست‌های اسرائیل و حقوق فلسطینیان جایی باقی نمی‌گذارد.» برای بررسی انتقادهای بیات به هابرماس ابتدا آنها را در قالب گزاره‌هایی کوتاه خلاصه می‌کنم و سپس می‌کوشم نشان دهم، همین نقدها به بیانیه‌ای وارد است که به امضای جمع زیادی از جامعه‌شناسان مطرح جهان، از جمله آصف بیات، رسیده است.

از بررسی این دو متن نتیجه می‌گیرم استثناگرایی چه از نوع آلمانی «هابرماسی» آن و چه از نوع روشنفکری «بیاتی» آن، همچون مانعی است که امکان تحلیل پدیده‌های مذکور در بستر تاریخ و اینجا و اکنون پیدایش و گسترش‌شان را سلب می‌کند. و از آن مهم‌تر اجازه نمی‌دهد که جامعه‌شناسی بتواند ظرفیت‌های اکثریت شهروندان مستأصل در دو طرف را که کم‌وبیش تجربه‌ی عمل مشترک نیز داشته‌اند سنجش کند، تا بتوانند برای ساختن دنیایی بهتر با راه‌حلهایی بدیل به میدان آیند.

زیرا در استثناگرایی نوع آلمانی، اقدامات دولت‌های نژادپرست یهودی و در استثناگرایی روشنفکری، اقدامات حماس و گروه‌های جهادی اسلام سیاسی توجیه و تقدیس می‌شود. و موجب سردرگمی دنبال‌کنندگان و به‌طور غیر مستقیم موجب تداوم وضعیت موجود می‌شوند.

سه گزاره‌ای که بیات در متن بیانیه‌ی هابرماس تأمل‌برانگیز یافته است عبارتند از:

- ۱- منتقدان منطقی دولت اسرائیل را با یهودی‌ستیزان اشتباه می‌گیرد. بیات می‌افزاید منتقدان حفاظت از زندگی یهودیان یا حق وجود اسرائیل را مورد مناقشه قرار نمی‌دهند آنها در مورد نفی زندگی فلسطینی‌ها و حق وجود فلسطین بحث می‌کنند.
- ۲- وقتی انتقاد از اقدامات اسرائیل را با واکنش یهودی‌ستیزانه درمی‌آمیزند سکوت را تشویق و بحث را خفه می‌کنید.
- ۳- اگر مردم اجازه نداشته باشند آزادانه صحبت کنند چگونه باید در مورد این که چه چیز درست و چه چیز نادرست است با هم مشورت کنند.

من نشان خواهم داد چگونه جامعه‌شناسان امضاکننده‌ی بیانیه‌ی «همبستگی با غزه و مردم فلسطین» متنی که با امضای بیش از ۱۷۰۰ جامعه‌شناس، از جمله مایکل بوراوی، ساری حنفی و آصف بیات منتشر شده است در کفه‌ی دیگر ترازوی «استثناگرایی»، نه از نوع «آلمانی» هابرماسی آن بلکه از نوع «روشنفکری» و به‌ظاهر چپ قرار می‌گیرند و در نهایت با آنچه ابراز نمی‌کنند، در میان شهروندان پرسشگر و علاقمندان به دانش جامعه‌شناسی سردرگمی ایجاد می‌کنند.

متن مذکور با این عبارت آغاز می‌شود: «جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته‌ی دانشگاهی ریشه در شناخت روابط قدرت و نابرابری دارد.»

و در آن سه گزاره‌ی کلیدی وجود دارد:

۱- خشونت اخیر علیه مردم فلسطین در غزه و کرانه‌ی باختری رژیم اسرائیل را بدون قیدوشرط محکوم می‌کنیم.

۲- اگرچه اسرائیل ادعا می‌کند که اقداماتش پاسخی موجه به خشونت‌های اخیر حماس علیه غیرنظامیان اسرائیلی است اما خود با در نظر گرفتن تلفات جانی جمعیت غیرنظامی فلسطینی غزه را مورد هدف قرار داده است.

۳- وظیفه‌ی ما به‌عنوان مدرسان دانشگاهی این است که بر اصول پژوهش و یادگیری انتقادی بایستیم و دانشگاه را به‌عنوان فضایی برای گفت‌وگو قرار دهیم که بر مبنای حقایق تاریخی استوار است.

بیات در گزاره‌ی اول موضوع نقدش به هابرماس، از او می‌خواهد که منتقدان منطقی دولت اسرائیل را با یهودی‌ستیزان اشتباه نگیرد.

اما جامعه‌شناسان در متن بیانیه‌ی خود، فقط خشونت رژیم اسرائیل علیه مردم فلسطین در غزه و کرانه‌ی باختری را محکوم می‌کنند و کشتار غیرنظامیان اسرائیلی توسط حماس و سایر گروه‌های جهادی را در روز «واقعۀ»، که احتمالاً می‌تواند مصداق «یهودی‌ستیزی» باشد مسکوت می‌گذارند.

بیات در گزاره‌ی دوم، از هابرماس انتقاد می‌کند که وقتی هر انتقاد به اسرائیل مصداق یهودی‌ستیزی اطلاق می‌شود، بحث خفه، و سکوت تشویق می‌شود. پرسش این

است چرا سکوت در مقابل خشونت‌های حماس علیه غیرنظامیان مصداق آن سکوت خفه‌کننده نیست؟

در گزاره‌ی سوم بیات از هابرماس می‌پرسد اگر مردم اجازه نداشته باشند آزادانه صحبت کنند. چگونه باید با هم مشورت کنند؟

با همین تعبیر در گزاره‌ی سوم بیانیه، جامعه‌شناسان به دانشگاه به‌عنوان فضایی برای گفت‌وگو تأکید شده است.

حال مسأله این است که در یک فضایی گفت‌وگویی درباره‌ی وضعیت فعلی درغزه چه پرسش‌هایی را در اولویت قرار دهیم؟

از نظر من برای این که تسلیم سکوت نشویم و بحث را به دست خودمان خفه نکنیم.

به هر دو گروه استثنانگرای راست و چپ پیشنهاد می‌کنم پرسش‌های زیر را در مقیاسی فراگیر به بحث بگذارند:

اول- اگر اقدامات دولت مستقر در اسرائیل بر علیه فلسطینی‌های ساکن غزه و کرانه‌ی باختری مصداق روشن تروریسم دولتی در وحشیانه‌ترین و مخوف‌ترین شکل آن در جهان امروز است، آیا اقدامات حماس و سایر گروه‌های جهادی در روز ۷ اکتبر و ادامه‌ی آن در وضعیت حال گروگان‌ها، و استمرار حضور نظامی حماس در میان و درپناه دومیلیون غیرنظامیان ساکن غزه، مصداق تروریسم غیردولتی سازمان‌یافته نیست؟

دوم- اگر حمایت آمریکا از ادامه‌ی جنگ در غزه و وتوی آتش‌بس فوری و همه‌جانبه با هدف رساندن کمک‌های انسانی به انسان‌های گرفتار، مصداق جنایت علیه بشریت است، آیا عمل‌هایی در داخل و خارج منطقه‌ی خاورمیانه که در طول چند دهه ماشین نظامی و سیاسی حماس و سایر گروه‌های جهادی ضد صلح را به این درجه از توانایی تخریب ارتقا داده‌اند، بدون آنکه عواقب آن را بپذیرند مصداق تروریسم دولتی از نوع خاص خود نیست؟

در پایان اگر واقعاً تاریخ تحولات اقتصادی اجتماعی مناسبات قدرت و مقاومت در خاورمیانه ملاک باشد احتمالاً در قدم اول در کنار فهم فرایند تشکیل دولت اسرائیل و بی‌حقوق کردن نظام مند فلسطینی‌ها، نیازمند فهم سازوکار برآمد قدرت اسلام سیاسی،

در بستر جهان دوقطبی و بازیگری و زیستش در شکاف‌های نظام چندگانه‌ی فعلی با منافع کوتاه‌مدت و لحظه‌ای، دلارهای نفتی و... برای بقای خودش به هر قیمت و هر هزینه‌ای نیستیم؟

در این جاست که بیانیه‌های استثناگرایان در هر دو طرف نوع آلمانی و نوع روشنفکری آن بهترین وسیله برای مه‌آلود کردن فضای فکری گفت‌وگویی موجود، حول واقعیت‌های متحول موجود است که شوربختانه تحلیل کم‌رmqی از این نوع، مناسب برای گذشته‌های دور را پیشنهاد می‌کنند: «خشونت اخیر را در چارچوب زمینه‌ی تاریخی ۷۵ سال اشغال استعماری شهر کنشین‌ها و امپراتوری اروپا می‌بینیم» (به نقل از متن بیانیه‌ی جامعه‌شناسان).